



انسان مرده

کلیدواژه: مرده، زنده، کافر، مؤمن، زندگی، انسان، حیات.

پرسش: منظور قرآن از این‌که انسان مرده بوده و ما او را زنده کردیم، چیست؟

پاسخ: خداوند در قرآن کریم در یک قالب مثالی که برای مؤمن و کافر زده، ایمان را به زندگی و نور، و کفر را به مرگ و تاریکی تشبیه کرده است؛ کافر را مانند مرده و مؤمن را مانند زنده معرفی می‌کند. تشبیه ایمان و کفر به زندگی و مرگ در آیات متعددی از قرآن آمده است. این‌که کافر به مرده و مؤمن به زنده تشبیه شده است؛ از آن‌روست که قبل از آن‌که هدایت الهی شامل حال انسان شود، شبیه مرده‌ای است که از نعمت حیات محروم است، و حس و حرکتی ندارد، و پس از آن‌که موفق به ایمان شد و ایمانش مورد رضایت پروردگار قرار گرفت، مانند کسی است که خداوند او را زنده کرده و نوری به او داده که با آن نور می‌تواند هر جا که بخواهد برود، و در پرتو آن نور راه خود را از چاه، خیرش را از شر و نفعش را از ضرر تشخیص دهد. منافع و خیرات را بگیرد و از ضرر و شر دوری کند. برخلاف کافر که مثلش مانند کسی است که در **ظلمت** و تاریکی محض به سر می‌برد و راه نجات و گریزی پیدا نمی‌کند.

فهرست مندرجات

- ۱ - مؤمن و کافر در قرآن
- ۲ - شأن نزول آیه
- ۳ - توضیح آیه
- ۳.۱ - فهم عامه مردم
- ۴ - حیات انسانی
- ۵ - حیات مؤمنان
- ۶ - حقیقت مؤمنان
- ۶.۱ - مفهوم آیه ۱۲۲ انعام
- ۶.۲ - توضیح
- ۷ - پانویس
- ۸ - منبع

مؤمن و کافر در قرآن

خداوند در قرآن کریم مثل جالبی برای مؤمن و کافر زده، کافر را مانند مرده و مؤمن را مانند زنده معرفی می‌کند. تشبیه ایمان و کفر به زندگی و مرگ، در آیات متعددی از قرآن آمده است؛ نظیر:

« **أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَتَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا** ؛ ^[۱] آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت‌ها باشد و از آن خارج نگردد؟! این‌گونه برای کافران، اعمال (زشتی) که انجام می‌دادند، تزئین شده (و زیبا جلوه کرده) است.»

شأن نزول آیه

درباره شأن نزول آیه این عباس می‌گوید: مراد آیه، حضرت حمزه و ابو جهل سرگین و پلیدی پوست به سوی پیامبر - صلی‌الله‌علیه‌وآله - انداخت و دیگر توفیق ایمان نیافت، و حمزه که از شکار برمی‌گشت، قضیه را شنیده با کمانش بالای سر ابو جهل رفت. ابو جهل با عجز و ناله گفت: یا ابا یعلی مگر ندیده‌ای که ما را سفیه می‌خواند و خدایان ما را دشنام می‌دهد و با آیین پدران به مخالفت برخاسته؟ حمزه پاسخ داد: سفیه‌تر از شما کیست که به جای خدا بت می‌پرستید. من گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز الله که بی‌شریک است و **مجد** بنده و فرستاده اوست. آیه در مقایسه ابو جهل و حمزه نازل شده است. ^[۲]

توضیح آیه

آنچه از این آیه به ذهن می‌رسد، مثلی است برای افراد مؤمن و کافر؛ زیرا انسان قبل از آن‌که هدایت الهی شاملش شود شبیه مرده‌ای است که از نعمت حیات محروم است و حس و حرکتی ندارد، و پس از آن‌که موفق به ایمان شد و ایمانش مورد رضایت پروردگار قرار گرفت، مانند کسی است که خداوند او را زنده کرده و نوری به او داده که با آن نور می‌تواند هر جا که بخواهد برود، و در پرتو آن نور راه خود را از چاه، خیرش را از شر و نفعش را از ضرر تشخیص دهد؛ منافع و خیرات را بگیرد و از ضرر و شر احتراز کند. برخلاف کافر که مثلش مثل کسی است که در ظلمت و تاریکی محض به سر می‌برد و راه نجات و گریزی پیدا نمی‌کند. کافر زندگی و مرگش، هم‌چنین در عوالم بعد از مرگش همه در ظلمت است. در **زندگی خیر** را از شر و نفع را از ضرر تشخیص نمی‌دهد.

← فهم عامه مردم

در آیه مورد بحث استعاراتی به کار رفته است. خداوند در این‌جا گمراهی را به **مرگ**، ایمان و هدایت یافتن را به زندگی، هدایت به سوی ایمان را به احیا، راه پیدا کردن به اعمال صالح را به **نور**، و جهل را به ظلمت تشبیه کرده است. همه این تشبیهات برای نزدیک ساختن مطلب به ذهن عامه مردم است؛ چراکه فهم عامه مردم آنقدر رسا نیست که برای انسان از آن نظر که انسان است، زندگی دیگری غیر از زندگی حیوانیتش تصور کند. او در افق پابینی که همان افق مادیت است به سر می‌برد، و به لذایذ مادی و حرکات ارادی به سوی آن سرگرم است، و جز این سنخ لذایذ چیز دیگری سراغ ندارد، و منشأ این سنخ شعور همان زندگی حیوانی است نه انسانی، تا او بتواند به زندگی انسانی خود پی ببرد.

این سنخ مردم فرقی بین **مؤمن** و کافر نمی‌بینند و هر دو را از نظر داشتن موهبت **حیات** برابر می‌دانند. برای چنین مردمی معرفی کردن مؤمن به این‌که او زنده است به زندگی ایمانی، و دارای نوری است که با آن نور راه می‌رود، و معرفی کردن کافر به این‌که او مرده به مرگ **صلالت** و گمراهی است و در ظلمتی به سر می‌برد که راه‌هایی از آن نیست، محتاج به تشبیهاتی است که حقیقت معنای مورد نظر را به افق فهم آنان نزدیک کند. این آن معنایی است که هر کس آن را از آیه می‌فهمد.

حیات انسانی

اما اگر در اطراف آیه دقت و تأمل بیش‌تری شود، معنای دقیق‌تری از آن به دست می‌آید؛ زیرا می‌بینیم که خدای سبحان در کلام خود به انسان‌های الهی حیات جاویدی را نسبت می‌دهد که با مردن سپری نمی‌شود، و پس از مرگ هم در تحت **ولایت** خدا محفوظ به حفظ اوست؛ در آن زندگی رنج و فرسودگی نیست؛ ذلت و **شقاوت** نیست؛ صاحبان آن زندگی عرف در **محبت** پروردگار خود و خرسند به تقرب درگاه او هستند، و جز خیر چیزی نمی‌بینند؛ جز با **سعادت** مواجه نمی‌شوند؛ در **امنیت** و **سلام** به سر می‌برند؛ امنیت و سلامتی که آمیخته با خوف و خطر نیست؛ **سعادت** و بهجت و لذتی که آخر نداشته و از بین رفتنی نیست؛ چیزهایی را می‌بینند و می‌شنوند که مردم دیگر از دیدن و شنیدن آن محرومانند؛ عقل و اراده‌شان به جاهایی دست می‌یابد که **عقل** و اراده مردم دیگر بدان دست پیدا نمی‌کند، اگرچه ظواهر اعمال و حرکات و سکنتاشان عیناً شبیه به ظواهر اعمال و حرکات و سکنتات دیگران است. پس ناگزیر شعور و اراده‌ای فوق شعور و اراده دیگران دارند و ناگزیر در آنان منشأ دیگری برای این‌گونه **اراده** و شعور است. و آن حیات انسانی است. این چنین افراد علاوه بر حیات نباتی و حیات حیوانی، حیات دیگری دارند که مردم کافر فاقد آنانند، و آن حیات انسانی است.

حیات مؤمنان

همان‌گونه که حیوانات در عین این‌که در تغذیه و نمو با **نباتات** شریک‌اند، از آنها امتیاز داشته، و ما به جهت حرکت ارادی که در آنها می‌بینیم حکم می‌کنیم به این‌که علاوه بر حیات نباتی، حیات دیگری به نام حیات حیوانی دارند. نیز همان‌طوری که مردم بی‌ایمان با این‌که در درک لوازم زندگی و داشتن حرکات ارادی با سایر حیوانات مشترک‌اند، به جهت آثار عجیب و افکار و تعلقات عالی‌تری که در آنان مشاهده می‌کنیم، بدون تردید حکم می‌کنیم به این‌که حیاتی فوق حیات سایر **حیوانات** دارند. از این‌رو باید **حکم** کنیم به این‌که انسان‌های با **علم** و ایمان و آن افرادی که پروردگار خود را شناخته و با شناختن او از غیر او قطع **علاقه** نموده‌اند، دارای حیاتی فوق حیات سایر انسان‌ها هستند؛ زیرا این‌گونه افراد نیز چیزهایی را درک می‌کنند که درک آن در وسع و توان دیگران نیست و چیزهایی را اراده می‌کنند که دیگران از اراده کردن آن عاجزند. **خدای تعالی** هم درباره آنان فرمود: «**فَلْتَحْيِيَنَّهَا حَيَاةً طَيِّبَةً**»؛ «او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم». [۲]

این‌گونه که درباره انسان‌های بی‌ایمان فرمود: «**لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**»؛ «آنها دل‌ها (عقل‌ها) بی‌دارند که با آن **اندیشه** نمی‌کنند، (و نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. آنها همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چراکه با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند». [۳]

در عین این‌که همان دل، چشم و گوش که در مردم با ایمان است، برای مردم بی‌ایمان هم اثبات همان را کرده، آن آثار کاملی که دل و چشم و گوش در مردم با ایمان دارد، از مردم بی‌ایمان نفی کرده و به این مقدار هم اکتفا ننموده، برای مردم با ایمان **روح** مخصوصی اثبات کرده و فرمود:

«**أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَتَّهَمُ بِرُوحٍ مِّنْهُ**»؛ «خدا بر دل‌هاشان نور ایمان نگاشته و به روح قدس الهی آنها را مؤید و منصور گردانیده». [۵]

حقیقت مؤمنان

بنابراین با بیان بالا روشن شد، این‌که می‌گوییم برای مؤمن حیات و نوری دیگر است، مجازگویی نبوده؛ بلکه به‌راستی در مؤمن حقیقت و واقعیتی دارای اثر وجود دارد که در دیگران وجود ندارد؛ و این حقیقت سزاوارتر است به این‌که **اسم** حیات و زندگی بر آن گذاشته شود تا آن حقیقتی که در دیگر مردم است، و آن را در مقابل حیات نباتی حیات و زندگی حیوانی می‌نامیم.

← مفهوم آیه ۱۲۲ انعام

لذا این‌که در آیه مورد بحث فرمود: «**أَوْ مِّنْ كَانٍ مِّثْبًا فَأَخْيَبْنَاهُ**...»، معنایش این می‌شود: آیا کسی که از ناحیه نفس خود گمراه و فاقد هدایت است و یا مدتی کافر بوده و خداوند او را به **حیات** ایمان و هدایت زنده کرده و برای او **نور** یعنی علمی که زاینده ایمان است قرار داده، مانند کسی است که به **گمراهی** ذاتی و یا به گمراهی سابق خود باقی است؟ [۶] [۷]

← توضیح

از این آیه چنین به دست می‌آید، کسی که ایمان دارد، زنده است؛ ولی این به‌تنهایی کافی نیست؛ بلکه علاوه بر زنده بودن باید نوری هم داشته باشد و این بیانگر مراتب ایمان است و هرکس نور بیش‌تری داشته باشد، در مرتبه بالاتری قرار دارد. آیه توضیح می‌دهد که این نور برای آن است که در میان مردم راه برود؛ یعنی در زندگی اجتماعی، صلاح را از **فساد** و **حق** را از **باطل** تشخیص دهد.

جامعه‌ای که براساس ایمان باشد، جامعه‌ای پیشرو و مترقی و زنده است و همواره گام به پیش برمی‌دارد؛ ولی جامعه بی‌ایمان، محیطی بسته و تاریک و بی‌هدف است و از ارزش‌های انسانی خالی است و انسان تا ایمان به خدا پیدا نکند، هرچه هم بکوشد، از تاریکی‌هایی نخواهد یافت: «لیس بخارج منها». فرد یا جامعه بی‌ایمان هر چه تلاش کند، نمی‌تواند آن آسایش روحی و اطمینان‌خاطری را که فرد یا جامعه با ایمان دارد به دست آورد؛ اگرچه از نظر مظاهر مادی زندگی، **پیشرفت‌های** زیادی هم داشته باشد. [۸]

پانویس

- ↑ انعام (۶)، آیه ۱۲۲.
- ↑ ذکواتی فراگزلو، علی‌رضا، ترجمه اسباب نزول، ص ۱۱، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳ ش.
- ↑ نحل (۱۶)، آیه ۹۷.
- ↑ اعراف (۷)، آیه ۱۷۹.
- ↑ مجادله (۵۸)، آیه ۲۲.
- ↑ طباطبایی، سید مجدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۳۶ ۳۳۹، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- ↑ موسوی همدانی، سید مجدباقر، ترجمه المیزان، ج ۷، ص ۴۶۴ ۴۶۷، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
- ↑ جعفری، یعقوب، کوثر، ج ۲، ص ۵۴۱ - ۵۴۲، بی‌جا، بی‌تا.

منبع

پایگاه اسلام کوئست.